

باور اشتباه زندگی ام را سوزاند



علیرضارضایی - جثه لاغری داشت و دندان های جلوی دهانش ریخته و چشمانش زرد بود. نای صحبت کردن نداشت. می گفت مصرف موادبرایش طبیعی شده است و چند بار ترک کرده اما اراده ضعیفش او را دوباره به سمت مواد کشانده است. سیمین ۲۳ ساله است اماچهره تکیده اش او را خیلی بزرگ تر از سنش نشان می دهد.

داستان معنادر شدنش را این طور شروع کرد که در دوران تحصیل در رشته ریاضی همواره شاگرد ممتاز کلاس بودم و با رتبه خوبی هم در یکی از دانشگاه های دولتی قبول شدم اما به دلیل مشکلات خانوادگی مجبور شدم انصراف دهم.

اعضای خانواده ما هفت نفر بودند. پدرم به دلیل بیماری صعب العلاج خانه نشین شد و یکی از دوستانش برای کمتر شدن دردش به اومصرف مواد مخدر را پیشنهاد دادو دیری نگذشت که پای مواد به خانه پدری ام باز شدو من هم که فرزند بزرگ خانواده بودم به نوعی سرپرست خانواده شدم و باماشین پدرم مسافر کشی می کردم و شب ها تا دیروقت مشغول این کار بودم و وقتی به خانه می رسیدم از خستگی

تیر سه قاچاقچی به سنگ خورد

صدرا – سه قاچاقچی که برای حمل مواد مخدر قصد دور زدن ماموران را داشتند پس از دستگیری به حبس، جریمه نقدی و شلاق محکوم شدند. به گزارش روزنامه خراسان جنوبی، سه جوان غیر بومی که از استان های همجوار به مقصد مشهد در حال حرکت بودند در حوزه استحفاظی خراسان جنوبی وقتی با ماشین گشت نیروی انتظامی روبه رومی شوند ۳۶ کیلوگرم ترپاک را در حاشیه جاده مخفی و طوری انمودمی کنند که خودروی آن ها دچار نقص فنی شده است.

بنابر این گزارش وقتی نیروهای گشت به آن ها مراجعه می کنند متوجه می شوند حالات روحی و روانی دو نفر خوب نیست اما کمک می کنند تا خودروی آن ها روشن شود. گزارش واصله حاکی است، ماموران با هوشیاری محل را تحت کنترل خود قرار دادند و با خودروی نامحسوس هر سه جوان را تحت نظر داشتند تا این که حوالی غروب آن ها به محل مخفی موادها برگشتند و هنگام بارگیری، ماموران هر سه جوان را دستگیر کردند که هنگام انتقال به مقر پلیس به جرم خود اعتراف کردند که مستندات زمینه پرورنده شد و در دادگاه انقلاب شهرستان طبس متهمان پای میز عدالت قرار گرفتند و دادگاه بدوی هر سه متهم را به تحمل پنج سال حبس، شلاق و جزای نقدی محکوم کرد. به گزارش خبر نگار ما، متهمان به رای صادره در مهلت قانونی

آزیر

ساعت ۱۲ دست به سرقت می زند و با استفاده از یک دستگاه پراید احشام مسروق را انتقال می داند. سر هنگ «حسینی» گفت: هر سه متهم اعتیاد شدید به مواد مخدر صنعتی دارند و دو سارق از اتباع خارجی و یک سارق بومی استان است.

اعتراف کردند که پرونده در شعبه تجدید نظر استان دوباره مطرح شد و قضات دادگاه تجدید نظر رای صادره را از دادگاه بدوی تایید کردند.

۳۵ فقره سرقت احشام به بهانه خرید ضایعات

سه سارق حرفه ای به ۳۵ فقره سرقت احشام در روستاهای حاشیه شهر بیرجند اعتراف کردند.

رئیس پلیس آگاهی استان به خبرنگار ما گفت: با توجه به وقوع سرقت های متعدد احشام در حاشیه شهر بیرجند و طرح شکایت از سوی شاکیان، موضوع در دستور کار کارآگاهان پلیس آگاهی قرار گرفت.

سر هنگ «حسینی» افزود: از آن جا که یکی از شکات توانسته بود شماره پلاک خودرو را یادداشت کند این موضوع سرخ فعالیت کارآگاهان شد و با همکاری ماموران کلانتری ۱۱ شهری بیرجند خودروی تحت تعقیب شناسایی شد و سه جوان برای پاره ای توضیحات به پلیس آگاهی منتقل شدند. وی با بیان این که تعدادی از شاکیان سه متهم را شناسایی کردند اظهار کرد: در بازجویی، هر سه متهم سابقه دار به ۳۵ فقره سرقت احشام اعتراف کردند. وی تصریح کرد: متهمان به بهانه خرید ضایعات به روستاهای حاشیه شهر مراجعه و آغل گوسفندان را شناسایی می کردند و در همان شب

اسبیر رویای شوم

من و یاسمن با یکدیگر دختر خاله بودیم و فاطمه نیز دختری دایمی هر دوی ما بود. هر سه فاصله سنی چندانی با یکدیگر نداشتیم و با اندک اختلافی، سه دوست هم سن بودیم که به دلیل شاغل بودن پدر و مادر هایمان، اوقات دوری از آن ها را با یکدیگر سپری می کردیم. ۲۰ سال از بهار عمر ما سپری شده بود و ما از دوران کودکی و نوجوانی گذشته و پا به دوران جوانی گذاشته بودیم و با رفتن به کلاس های مختلف تقویتی خود را برای شرکت در کنکور آماده می کردیم و سخت در س می خواندیم.

با یکدیگر تصمیم گرفته بودیم که برای رسیدن به هدف مشترکمان که چیزی جز قبولی در رشته های پزشکی نبود، سخت در س بخوانیم.

کلاس های کنکور یا مهمانی های محدود خانوادگی بود، چون والدین و دیگر افراد خانواده نیز به خوبی شرایط حساس تحصیلی ما را درک کرده و از عمق وجود ما مادر رسیدن به هدف مان همسوسده بودند.

در برخی از مواقع نیز که از درس خواندن خسته می شدیم، دور از چشم والدین سری به فضای مجازی می زدیم و با فرستادن تصاویر و فیلم های خود برای یکدیگر سعی می کردیم تا اندکی از یکنواختی روز های طاقت فرسای درسی بکاهیم و در دنیای مجازی به سرگرمی های مورد علاقه خود بپردازیم. روزی در مسیر بازگشت به خانه هنگامی که از دختر خاله و دختر عمه ام جدا شدم، متوجه شدم پسری که آشنا به نظر می رسید (بعد متوجه شدم او را اطراف ما دیده ام) موسسه ای که برای آمادگی کنکور می رفته دیده ام) سعی کرد که من اربطای برقرار کند و به من شماره بدهد که من هیچ توجهی به اون کردم و بای اعتنایی از کنارش گذشتم و راهی خانه شدم.

آن شب هنگام خواب نمی دانم چه مرضی به جانم افتاده بود! چون پیوسته چهره آن جوان پیش چشمانم ظاهری می شد و به کلی ذهن مرا مشغول خود کرده بود. فردای آن روز روز سه کلاس؛ همان فرد همیشگی نبودم تا این که یاسمن و فاطمه فریاد زدند که رویا خواست کجاست، کلاس تمام شد.

بخشید، خواهش می کنم شماره رو بگیرد! قصد مزاحمت ندارم! درست حدس زده بودم، باز هم همان صحنه روز گذشته، در حال تکرار شدن بود.

چند روزی از گرفتن شماره او می گذشت که برایش پیامی فرستادم و پس از پایان کلاس روزانه بدون آن که چیزی به یاسمن و فاطمه بگویم به پارکی که با او قرار گذاشته بودم رفتم. فرداش را ایمان معرفی کرد و گفت در پاساژ پایین تر از موسسه آموزشی مغازه تعمیر گوشی همراه دارم، امسال می خواهم در کنکور شرکت کنم، شاید قبول شدم. صحبت های ما چند ساعتی طول کشید و با به

سپاه ، سفید ، خاکستری

صدار آمدن زنگ گوشی ام تازه فهمیدم که خورشید دار غروب می کند.

در راه رسیدن به خانه به فاطمه و یاسمن نیز تلفن کردم و گفتم که اگر مادر م به آن زنگ زد، به او بگویند که من رفته ام کتاب بخرم.

فردای روز دیدار با ایمان، موضوع را به فاطمه و یاسمن گفتم و از هر دو خواستم که این موضوع بین ما بماند. روز هایکی پس از دیگری می گذشت و در این مدت دوستی ما روز به روز عمیق تر از گذشته می شد و با یکدیگر قرار گذاشته بودیم که پس از قبولی در کنکور خانواده ها را در جریان رابطه خود قرار بدهیم و با توافق آن ها از خواب کنیم.

ایمان علاوه بر من با فاطمه و یاسمن نیز آشنا شده بود و هر سه ما چندین بار با یکدیگر به مغازه رضا رفته بودیم و از طریق او از مغازه یکی از دوستانش سه گوشی تلفن همراه خریدیم.

او شیوه کار کردن با تلفن های جدید را تا حدودی به ما یاد داد و ما نیز با شوق تصاویر خانوادگی و دیگر اطلاعاتمان را از طریق فضای مجازی با یکدیگر مبادله می کردیم.

در یکی از روز ها که برای دیدن ایمان به مغازه اش رفتم او از من خواست تا با هم به منزلشان برویم و من با این درخواست مخالفت کردم ولی در کمال تعجب گفت: مجبوری و گر نه تمام تصاویر خصوصی تو و دختر خاله و دختر عمه ات را در فضای مجازی پخش می کنم. گفتم تصویر یی را مانداری و گفت وقتی گوشی های شما را درست می کردم رمز گوشی های هر سه نفر را در حافظه گوشی خود ذخیره کردم، راست می گفت او به تمام تصاویر خصوصی من و دیگر دوستانم دست پیدا کرده بود.

برای حفظ آبروی خودم و دو دوست دیگرم چاره ای ندیدم و تسلیم خواسته اش شدم و ... چند روزی پس از این ماجرا دیگر به کلاس های کنکور نرفتم و به یکباره، سخت افسرده شدم تا این که روزی فاطمه و یاسمن گریه به کنان نزد آمدند و گفتند که فردی با آن هاتماس گرفته و گفته که اگر به او مبلغ پولی را که تقاضا کرده ندهند، تصاویر و فیلم های خصوصیشان را در فضای مجازی پخش خواهد کرد.

این جود که به عمق حیوان بودن ایمان پی بردم و دریافتیم که او تصاویر و فیلم های ما را برای دیگر دوستانش نیز فرستاده و آبروی ما را برده است.

با تلخی و غمی بی پایان ما جرای حماقت ناخوشدونی خود را برای والدین خود تعریف کردیم. با مشورت به پلیس مراجعه کردیم و ما جرأ را با تمام جزئیات برای پلیس شرح دادیم و طولی نکشید که ایمان و دیگر دوستانش دستگیر شدند و به جرم خود اعتراف کردند. ای کاش در آن روز نحس بر گشت به خانه، هر گز ایمان راننده نبودم و با ایجاد رابطه ای تاریک با او زندگی خود و دیگر بستگان را چنین بازیچه هوس های زودگذر خود نمی کردم.

روزبازار

نیازمندی های عمومی

پیشخوان

داروگاه های شاه روزی

داروگاه	تلفن
مکتر امیرمحمد	۳۳۳۱۱۵۵
میرجند	۲۰۰۰۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۸۳۳
میرجند	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰
دروازه پارس (مکتر زنگنه)	۳۳۳۳۰۰۰
مکتر زنگنه	۳۳۳۳۰۰۰